

## روایتی از روز شهادت

یادداشت

یکشنبه ۳۰ اردیبهشت، ساعت ۱۴:۴۵ جلسه کمیسیون فرهنگی دولت را زودتر به اتمام رساندم تا

در فاصله ساختمان شهید بهشتی تا محل جلسه دولت، معاون فرهنگی صحبت کنم و آخرین آمار نمایشگاه کتاب که روز گذشته‌اش به پایان رسیده بود را بگیرم. تصمیم داشتم تا در جلسه دولت، گزارش کاملی را به اطلاع آقای رئیس‌جمهوری و اعضای دولت برسانم.

یادم رفته بود که آقای رئیس‌جمهوری به همراه تعدادی از همکاران به آذربایجان شرقی رفتند تا به همراه الهام علی اف، سد «قیز قلعه سی» را افتتاح کنند و احتمالاً بخش عمده‌ای از جلسه را حضور نخواهند داشت. در سفر آذربایجان به تاشکند و در دیدار دو رئیس‌جمهوری در حاشیه اجلاس اکو، قرار شد این برنامه در نقطه مرزی برگزار شود.

به دبیر دولت گفتم نوبت اول برای صحبت در دولت را در اختیار من بگذار تا گزارش نمایشگاه را بدهم. بهت، نگرانی و ترس غیرمعمولی را در چهره‌اش دیدم. این رفتار او که برخلاف عادت همیشگی‌اش بود، برایم تعجب برانگیز شد. پرسیدم اتفاقی افتاده؟ بغض کرد و گفت کسی نمی‌داند و شما هم به کسی نگویید؛ بالگرد رئیس‌جمهوری گمشده و نمی‌توانند پیدایش کنند.

تا خبر را شنیدم، دچار افت فشار شدم. با حالت بهت و شوک، کارتابل را روی میزها کردم و به سرعت از اتاق جلسه دولت خارج شدم. تلفن همراهم را از باکس برداشتم و

شماره سیدمهدی را گرفتم، در دسترس نبود. من و سیدمهدی از زمانی که سرتیم حفاظت شهید رئیسی شده بود، رفیق صمیمی شده بودیم. وقتی فهمیدم تلفنش در دسترس نیست، نگرانی‌هایم تشدید شد. به سرعت از ساختمان خارج شدم. آقای ضرغامی در حال ورود به ساختمان بود و به رسم همیشه احوالپرسی گرمی داشت. اما جواب من کوتاه بود و به سرعت از کنارش عبور کردم؛ حدس زدم از این رفتارم تعجب

کرد ولی نای ایستادن و صحبت نداشتم. وارد محوطه ساختمان سفید شدم. جواد آقای اسدی، جانشین سیدمهدی را دیدم. او هم بشدت پریشان بود. از او پرسیدم خبری نشد؟ و جوابش خیر بود.

به من گفت که می‌خواهند با آقا مقدار نیلی، داماد آقای رئیس‌جمهوری به تبریز بروند. حین همین گفت‌وگو بود که آقا مقدار هم آمد و سه نفری

با خودروی من به سمت فرودگاه حرکت کردیم. تلفن‌ها هم شروع شده بود. در این فاصله کوتاه نقل قول‌های متفاوت و متعارض کم نبود. حتی برخی از سلامت قطعی حاج آقا خبر می‌دادند. آقا مهدی مجاهد که در بالگرد دیگر همراه رئیس‌جمهوری بود و به همراه سرنشینان دو بالگرد دیگر و افراد دیگر حاضر در محل در حال جست‌وجو بودند از این خبر اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد. به تبریز رسیدیم و عازم ورزقان شدیم. هوا سرد، همراه با مه و باران بود و شب سختی در انتظارمان بود. به خودمان امیدواری دادیم که با توجه به مکالمه ساعات اولیه با آقای آل هاشم، حاج آقا و دوستان هم نهایتاً با برخی جراحات زنده باشند.

ساعت ۱۱ شب فرا رسید. مثل بچه‌ای یتیم مانده، گوشه‌ای از اتاق مدیر مجتمع مس سونگون کز کرده بودیم. من زودتر از بقیه ناامید شده بودم. مهدی مجاهد پیش من آمد، همدیگر را بغل کردیم و بغض چند ساعته‌مان را با گریه شدید پایان دادیم.

همه می‌آمدند. مهرداد بذریپاش با ترکیه هماهنگ کرد که برای کمک به شناسایی محل سقوط بالگرد پهپاد اعزام کنند. سرلشکر سلامی و سردار پاکپور هم با آرامش بیشتری نسبت به ما، تیم‌های جست‌وجوی نظامی و غیرنظامی را مدیریت می‌کردند.

زارع‌پور، وزیر ارتباطات تصویری از لوکیشن احتمالی محل سقوط را برای من فرستاد و در همانجا روی پرده به نمایش گذاشتم. پایش فیزیکی منطقه صعب‌العبور و کوهستانی و جنگلی که با مه غلیظ همراه بود، کار را بسیار دشوار کرده بود.

نماز صبح رسید. نماز را خواندیم. حالا دیگر ساعت از ۵ گذشته بود و هوا هم کمی روشن شده بود. من، آقای مجاهد و رئیس حراست نهاد ریاست جمهوری، به جمع تیم‌های جست‌وجو پیوستیم. گروهی از دوستان در یک فاصله کوتاهی که مه کم شده بود، یک شیء را دیده بودند که با دقت بیشتر متوجه شده بودند بقایای بالگرد است. بلافاصله آقا مقدار نیلی را خبر کرده و به آنها ملحق شدم. لحظات سختی

بود. ساعت ۶ خبر رسید که آقا مقدار نیلی، پیکر حاج آقا را از روی انگشتر اهدایی رهبر انقلاب شناسایی کرده است. باید باور می‌کردیم با رئیس‌جمهوری عزیزمان وداع کنیم. ارادت و پیوند عاطفی که از نوروز ۱۳۸۷ و در سفر زیارتی کاظمین آغاز شده بود، در این نقطه، بهره‌دنیوی آن به پایان رسید.

وَسَلَامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَیَوْمَ یَمُوتُ وَیَوْمَ یُنْعَثُ حیا



محمد مهدی اسماعیلی

وزیر فرهنگ و ارشاد  
دولت سیزدهم

